

از خاطرات سید محمد صادق طباطبائی پس از مراجعت از سفارت ترکیه

« ۲ »

نشین بود و جز بامعدودی از دوستان قدیمی و اقوام خود با کسی رفت و آمد نداشت . و همین خانه نشینی و گوشه گیری بود که آن کانون شور و فعالیت را بامنقل آشنا ساخت و در حقیقت این ندیم تازه حرزجان اوشد . حتی چندین بار هم که مزاج گویان چاپلوس از او نزد اعلیحضرت رضاشاه بد گوئی و عیب جوئی کرده بودند ، رضاشاه گفته بود طباطبائی را خوب میشناسم که صاف دل و میهن خواه است .

در این دوران پانزده سال آنمرد شریف چون گنجی گرانقدر گوشه نشین ولی در عین حال بعدها حوادث نشان داد که برای

سید محمد صادق طباطبائی بعلل بسیار که یکی از عوامل مهم آن فوت حاجی سید علی محمد دولت‌آبادی همکار صمیمی سیاسی او بود و تغییر کلی اوضاع که در آغاز حکومت و سلطنت رضاشاه پیش آمد صلاح خود را در کناره جوئی از کار و خانه نشینی دانست . با اینکه در تشکیلات جدید داد گستری اول او را برای ریاست دیوان عالی تمیز دعوت کردند و سپس پیشنهاد ریاست شعبه دوم تمیز را باو نمودند مطلقاً رد کرد .

چنانچه از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ وعزیمت پهلوی از ایران ، یعنی پیش آمد جنگ جهانی که مدت پانزده سال خانه -

کشور گوهری ارزنده بوده و در مواقع حساس پیش آمد جنگ و اشغال ایران بالخصوص در مقام ریاست مجلس چهاردهم چنان بکار آمد و آنقدر فعالیت مؤثر کرد که شایسته ثبت تاریخ و بایسته مردان میهن پرست فداکار بود .

در آن روزی که نیروی بیگانه از شمال و جنوب ، شرق و غرب بایران بی- طرف تاخت و پیشتر اندوخته های بیست ساله اش را فرو ریخت . تا آنجا که رضاشاه دوری از ایران و تفویض سلطنت را بفرزند گرامی خود مصلحت دید و اقدام کرد .

و اوضاع آنروز بسیار اسفنازگیز و رقت بار بود . چنانچه تهران و مردم آن در بهت و خیرت خاصی فرورفته نیروی عزم و اراده از همگان سلب شده بود .

رضاشاهی که حاصل بیست سال کوشش و کار خود را بر باد رفته و مملکت را آشفته میدید از تهران باصفهان و از آنجا بکرمان عزیمت و با بوسیدن خاک مقدس میهن همراه فرزندان ناز پرورده خود سوار زورق و رهسپار غربت گردید .

در آنجا بر او چه گذشت و پایان زندگی او چه بود ! شرح آن از حوصله این یادداشت بیرون می باشد .

اما این نکته جالب است که برخی افراد غافل از عزیمت رضاشاه و آزادی موهومی که مفاد آن هرج و مرج و بدبختی بود اظهار خشنودی می کردند .

ولی اولین کسی که آن تظاهرات را تخطئه می کرد باز هم سید محمد صادق

طباطبائی بود که صریحاً میگفت :

این خوشبینی ها ، قضاوت های کودکانه است و دیدری نباید که گردش زمانه و مآثر شوم جنگ مردم را بهوش خواهد آورد و قدر مساعی رضاشاه را خواهند دانست و قضاوت قطعی صحیح را تاریخ پیش خواهد آورد .

درست عصر روز دومی بود که اندکی آرامش فکری پیش آمد یعنی رضاشاه رفته بود اعلیحضرت محمدرضاشاه شاهنشاه آریا مهر که بیست و دومین مرحله زندگی را طی میکرد زمام مملکتی اشغال شده و نظامی از هم گسسته را بدست گرفت .

محمد علی فروغی ذکاءالملک که از رجال بزرگ ایران و مردی شایسته بود از گوشه خانه برخاست و زمام امور کشوری بدان روز و حال را باو سپردند .

محمد علی فرزین هم که مردی خوشنام و مجرب بود وزیر دربار شد که حقاً مردی خدمتگذار و مردمدار بود .

برای فرمانداری نظامی شهر سپهبد امیر احمدی که بی شک مردی شجاع و در کار خود هنرمند بود و وظیفه سنگین حفظ نظم شهر را عهده دار شد . و برآستی در آن شب دیجور اعلامیه او آبی بود که بر آتش دل مردم تهران مسکن و مؤثر افتاد .

نگارنده هم بدیدار سید محمد صادق طباطبائی شنافته آن گنج گران را در گوشه حیاط خلوت کوچک سنگلج تنها یافتیم .

از اوضاع و احوال اندکی صحبت کردیم . آنگاه بحث مان بچاره جوئی کشید

آن مرد بزرگوار از جان و دل قبول و حضور خود را برای هر خدمت و فداکاری ابراز داشت و تمامی رفته‌های پر درد ورنج خویش را در دم فراموش کرد .

من صفحه کاغذی برداشتم و با قلم مشغول بر نامه‌نویسی شدم . ایشان گفتند: اولین چاره دعوت دوستان و رجال آزاده فداکار است . برای مقابله با اوضاع و تقویت دولت . من گفتم آیا صلاح میدانید تلفونی بوزیر دربار بشود . در این موقع حساس شاهنشاه جوان و تنها مانده ابراز خلوصی بفرمایند . بیدرنک جواب موافق فرمود . من هم دربار را گرفته آقای فرزین را خواستم و گوشی تلفون را دادم به سید محمد صادق سید فرمود آقای فرزین او گفت جناب آقای طباطبائی آقای سید محمد صادق شما هستید جواب داد بلی من هستم .

میان دو دوست دیرین از هم دور مانده مطالبی رد و بدل شد کلمات با اوضاع رفته و حال بقدری حساس بود ، که من همه را روی همان صفحه کاغذ یادداشت کردم . سید بزرگوار بوزیر دربار فرمود بشما تبریک می گویم که در این موقع حساس دامن همت به کمزده وزارت دربار و خدمت بمیهن و شهریار جوان را بعهده گرفته اید: الحمد لله که مملکت هنوز از ذخایر ارزنده رجال صدیق مجرب خالی نشده است .

فرزین ضمن سپاسگذاری اظهار اشتیاق بدیدار طباطبائی نمود .

سید فرمود: اکنون میخواهم عرض خلوص مرا خدمت اعلیحضرت محمد رضا شاه ابلاغ و به استحضارشان برسانید که موقع کشور با حوادث امروزی و اوضاع دنیا

و جنگ عمومی بسیار حساس می باشد ولی خدای ایران که سر زمین یکتا پرست است بزرگتر و توان تراست چنانچه مکرر آزمایش شده .

امیدوارم این بار هم بدست شامیهن عزیز را از گرداب مهالك نجات دهد . ما هم با دوستانمان و مردم خیر خواه ایران آرزوی خدمت و فداکاری در این راه را داریم .

فرزین جواب داد که اجازه فرمائید این پیغام صادقانه جنابعالی را حضور اعلیحضرت همین الان عرض کنم . دودقیقه بیشتر طول نکشید که جوابی بسیار مهر آمیز با ابراز علاقه بملاقات از طرف اعلیحضرت داد . و این ایجاد رابطه صمیمانه و ابراز عنایت بود که از آن هنگام و موقع خاص تا مرگ طباطبائی و بعد از آن هم بقدرت معنوی و نیروی واقعی خود پا برجاست . و هیچگاه طباطبائی از نظر عطوفت شاهانه فراموش نشده است .

پس از آن تلفونی هم بمرحوم فروغی ذکاء الملک کرد و او را بقبول مسئولیت در این موقع خطیر تبریک گفت ، و تقویت روحی نمود .

فروغی بعد از این تلفون با هزاران گرفتاری و کسالت مزاج بقاصله یکساعت ونیم آمد بدیدار طباطبائی که پانزده سال بود همدیگر را ندیده بودند . ملاقات آنها آنقدر حساس و هیجان انگیز بود که آندو شخصیت بزرگ و مرا که ناظر صحنه بودم منقلب ساخت .

از مشکلات کار فروغی سخن ها گفت طباطبائی همه را با حسن قبول و دقت گوش فرا داد . آن گاه اظهار داشت که بیش

از آنچه فرمودید میدانم.

اما میل دارم بجای شرح مصائب ، در چاره جوئی و علاج کار صحبت فرمائید. فروغی صورتی از همکاران خود بر خواند و از طباطبائی نظر خواست.

طباطبائی اظهار داشت که من هیچ نظری در افراد ندارم و بعد از پانزده سال خانه نشینی زیاد شناسائی درباره رجال امروز ندارم بملأه این کار خود شماست.

اما به شما چند مطلب را جداً پیشنهاد مینمایم که اگر از صمیم دل منتقد بدان هستید اقدام جدی در آن فرمائید.

اول آن که مردم را بحمايت شاهنشاه و صداقت دولت امیدوار سازید. کار انتظامات شهری را خیلی جدی بگیرید، که افراد ماجراجو با خلال در زندگی مردم دست نیابند.

بیمه مانان ناخوانده هم بگوئید که مطلقاً در امور داخلی دخالت ننموده مردم را تا راحت نکنند

دیگر این که اعلیحضرت محمد رضا شاه را در این موقع حساس (مخصوصاً با عزیمت پدر و خانواده) تنها نگذارید و با این که شنیده ام در ایشان روح خیر خواهی و مردم دوستی هست. آن را بهر صورت میدانید به مردم تلقین کنید که مطمئن باشند میان دل شاه و جان آنها رابطه و علاقه صمیمی موجود است.

آن گاه خود بمبارزه بر خواهند خاست و بجای مشکل علف جوئی اکسیر مشکل گشائی و هم کاری بدست خواهید آورد و قدر این اعجاز تدبیر را خواهند دانست.

فروغی گفت از این نصایح که دادید همچنین پینام صمیمانه و مخلصانه که توسط جناب فرزین وزیر دربار حضور مبارک شاهنشاه فرستاده اید و حسن اثر داشته است از صمیم قلب

سپاسگزارم (از این جا معلوم شد که فرزین همان موقع تلفون طباطبائی و خریان را باطالع نخست وزیر رسانیده است) و شاید محرك او در ملاقات طباطبائی همان بوده است .

فروغی در همین اولین جلسه مشکل کار مجلس و انتخابات انجام شده را هم با طباطبائی صمیمانه بهمیان گذاشت و گفت ناراضیتی مردم را از انتخابات انجام شده میدانم ولی اگر در این موقع حساس مجلس نداشته باشیم دشواریهای بزرگی پیش خواهد آمد .

و اگر بخواهیم انتخابات را ابطال و دست با انتخابات تازه بز نیم آن هرج و مرجی که فرمودید باید از آن بر حذر بود در سر این وظیفه ملی آنگونه پیش خواهد آمد که قابل جلوگیری نیست . حاصل آن هم غیر از بدبختی نخواهد بود. و تصور میکنم اگر بشود با همان انتخابات انجام شده مجلس را افتتاح و حفظ کنیم اولی و انساب است مخصوصاً از جهت دنیا که بالاخره وجود پارلمان مظهر استقلال و نیروی ملی است که با آن میتوان از توقعات بیجای عمالک نیرومند که مهم جنگ را بعهده دارند جلو گیری کرد . در موارد لزوم هم صدای مجلس ندای داد خواهی ملت میباشد که در گوش جهان مؤثر است.

اما اجرای این نیت اگر بنظر جناب عالی مصاب باشد بپهده شخص خودمان است که مردم را بانصیحت و خیر اندیشی اقناع فرمائید. طباطبائی خیر خواه نیک اندیش بیدرنگه مطلب فروغی را تصدیق کرد و اطمینان داد که از این نیت خیر دفاع و پشتیبانی خواهد کرد. بعد از دو ساعت این جلسه بز رنگ پایان یافت و فروغی خدا حافظ گفته از خانه طباطبائی خارج شد. بقیه دارد